

دیالکتیک فضا از منظر لوفور

جعفر جوان، استاد جغرافیا، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

سعید دلیل*، کارشناسی ارشد برنامه ریزی شهری، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

محمد سلمانی مقدم، استادیار جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

چکیده

هنری لوفور، جامعه‌شناس و فیلسوف مارکسیست فرانسوی، مبدع نظریه تولید فضا است. تحلیل بقای نظام اقتصادی سرمایه‌داری از طریق فضا و همچنین تأثیرات دولت و مردم بر فضا، از جمله مسائلی هستند؛ که لوفور را به نظریه پردازی درباره فضا به عنوان یک محصول اجتماعی رهنمون کردند. لوفور به دنبال بررسی این موضوع بود؛ که دولت چگونه بر کاربران فضا، از طریق فضا، هژمونی خود را اعمال می‌کند. همچنین او به دنبال تغییری در مفهوم پردازی‌های رایج درباره فضا در علوم انسانی بود. لوفور با استفاده از منطق دیالکتیکی هگلی-مارکسی و تلقی خاص خود از این منطق به مفهوم پردازی درباره فضا پرداخت. از نظر وی فضا به خودی خود (در مفهوم دکارتی) مفهومی تهی است و باید آن را ذاتاً اجتماعی در نظر گرفت. فضا از نظر لوفور، بودگاهی است که در آن نزاع طبقاتی رخ می‌دهد. همچنین محل تسلط دولت با ویژگی‌های سرمایه‌دارانه است. به این ترتیب، لوفور به این نتیجه می‌رسد که فضا سیاسی نیز هست. به عبارتی از نظر لوفور، نه تنها فضا ناشی از شرایط و روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تولید می‌شود؛ بلکه در بازتولید آن شرایط و روابط نقشی مستقیم و اساسی ایفا می‌کند.

واژگان کلیدی

دیالکتیک فضا، فضای اجتماعی، روال فضایی، فضای معقول، فضای زیسته

مقدمه

در طول تاریخ اندیشه فلسفی اهمیت مفهوم دیالکتیک^۱، در توانایی آن در حل تناقضات و تضادهایی بوده که ذهن انسان هنگام تبیین عالم با آن‌ها برخورد می‌کرده است. این تضادها از زمان پارمنیدس آغاز شد؛ از هنگامی که او هستی را اصل لایتغیری شمرد که یکی است و و همواره ثابت است، به عبارتی هست یا هستند که مغز و هسته اساسی فلسفه وی به شمار می‌رود (خراسانی، ۱۳۷۰، ۲۸۰). این اولین تناقضی است که اندیشه بشر با آن رو به رو شد، که علی‌رغم دیدن تغییرات در عالم بیرون، هستی را ثابت در نظر آورد (Burnet, 2005).

افلاطون برای دیالکتیک ارزشی هستی‌شناسانه^۲ قائل بود. فلسفه برای افلاطون همان دیالکتیک و ذات دیالکتیک همان حرکت است. از اینرو در طبیعت دیالکتیک است که هرگونه سیستم بسته اندیشه را درهم شکند، و می‌توان همین امر را در رساله پارمنیدس افلاطون مشاهده کرد. افلاطون در ابتدا به نظریه صور خود نقد وارد می‌کند و بعد اهم توجه خود را بر دیالکتیک می‌نهد. دیالکتیک برای افلاطون خود اندیشیدن است. دیالکتیک حرکت اندیشه؛ از سطح به ژرفا، از نموده‌ها به اصل و سرچشمه است (Smith, 2009, 138). دیالکتیک، در مفهوم امروزی، معنای خاص خود را دارد. صرف نظر از تطورات این مفهوم در طول تاریخ فلسفه، هسته هستی‌شناسانه آن را می‌توان در چهار مورد زیر خلاصه نمود:

۱ - جهان آمیزه‌ای منفصل از اشیای جدا افتاده از هم نیست؛ بلکه، یک کل همبسته است. لذا، به طور منطقی اشیاء از درون به هم وابسته هستند.

۲ - طبیعت (جهان طبیعی و کیهان) پیوسته در حال حرکت است.

۳ - توسعه^۳ (واقع‌های که منجر به رشد و نمود شود) فرآیندی است که از طریق آن تغییرات کوچک و نامحسوس منجر به تغییرات کیفی بنیادین می‌شود. تغییرات کیفی آرام و تدریجی نیست؛ بلکه، سریع و ناگهانی می‌باشد و به صورت یک جهش از یک وضع به وضع دیگر رخ می‌دهد.

^۱ - دیالکتیک در معنای عام کلمه به تبادل استدلالی در یک گفت و گوی دوسویه، یا فن و روشی گفته می‌شود؛ که با چنین گفت و گوهایی در ارتباط است. همین استدلالی بودن دیالکتیک است؛ که مفهوم آن را از یک گفت و گوی عادی دو طرفه متمایز می‌کند. ریشه لغت دیالکتیک به کلمه یونانی *dialegein* بازمی‌گردد که به معنای استدلال یا سخن گفتن است. در نگره ارسطویی، این موضوع به معنای استدلال برای نتیجه‌گیری یا برقرار کردن ارتباط به وسیله استدلال است. این کلمه از زمان افلاطون، و یا حتی پیش از آن، جنبه‌ای فنی داشت. زیرا که، شکلی از برهان آوری از طریق پرسش و پاسخ بود. باید توجه داشت که به علت ارزش سخنوری در یونان باستان و اینکه سخنوری صحیح نیازمند آموزش‌هایی بود و پرسش و پاسخ برای غلبه بر حریف و از لحاظ استدلالی به دام انداختن او نشان‌دهنده قدرت او بوده است؛ لذا، فن دیالکتیک یک ارزش محسوب می‌شده است. صفت دیالکتیکی (*dialektikos*)، به معنای وابسته به *dialegein* (برای اشخاص) مهارت در *dialegein* است؛ پس کلمه مؤنث، *dialektikos*، هنر *dialegein* است (Smith, 1999, 232). مؤنث بودن این کلمه در ریشه یونانی آن و همچنین هنر بودن آن، نشان‌دهنده یک زایش‌گری خلاقانه در اصل معنای این کلمه است که قرار است مخاطب را با یک معنای جدید و اغلب حیران‌کننده، روبه‌رو کند.

^۲ - کلمه هستی‌شناسی (Ontology) در قرن هفده میلادی برای متمایز شدن شاخه‌ای از متافیزیک، از الهیات عقلانی و کیهان‌شناسی عقلانی، پدید آمد. هستی‌شناسی، نظریه کلی درباره هستی است؛ که برای متافیزیک به عنوان یک کل کاربرد دارد. پرسش اساسی که هستی‌شناسی مطرح می‌کند این است که "چه هست؟" یا چه وجود دارد؟ (Bunnin & Yu, 2004, 491). دیالکتیک به خصوص نزد هگل نقشی هستی‌شناسانه پیدا می‌کند، علاوه بر آن هگل با کاربرد روش شناسانه‌ی دیالکتیک، آن [دیالکتیک] را بسیار دسترس‌پذیرتر می‌کند.

^۳ - Development

۴ - تمام اشیادرون خود دارای تضادهای دیالکتیکی ذاتی هستند. همین امر اولین عامل حرکت، تغییر و توسعه در جهان می باشد.

به این ترتیب دیالکتیک با دو مفهوم اساسی روبه رو است: حرکت و تضاد.

۱ - تضاد: هر سیستم و هر نظام ضدّ خود را تولید می کند. در طبیعت تضاد دارای بروز بسیار مشهودی است. وجود گونه های جدید، تغییر در گونه ها، تغییرات، وجود اعداد در طبیعت، حرکت اتم ها، انقلاب های زیستی و زمین شناختی، خاصیت موجی-ذره ای ذرات زیر اتمی، دینامیک عمل و عکس العمل، همگی نمونه هایی از تغییرات دیالکتیکی در طبیعت هستند.

۲ - حرکت: وجود تضاد به طور حتم ختم به حرکت می شود. زیرا، غیر ممکن خواهد بود که دو عنصر متضاد در کنار هم نسبت به هم بی تفاوت باشند. به این ترتیب تضاد خود به خود ختم به کنش و واکنش می شود. این کنش و واکنش، بنیاد ثانوی دیالکتیک را برمی سازد؛ که همان حرکت می باشد. جهان هم زمان مجموعه ای از اشیا و چرخه های گردبادگون و در هم پیچیده ی فرآیندها است؛ تا جایی که اشیا، روابط دینامیک را جسمیت و بروز می دهند، و از طریق آن، ظاهر بیرونی که به نظر ما می آید، وارد هستی میشود. خلاصه اینکه دیالکتیک رابطه، تغییر، گشودگی، حرکت و فرآیند را بر بسته بودن، ایستایی، مشروطیت و پایایی ترجیح میدهد (Swyngedouw, 2009, 137-142).

لوفور به عنوان یک فیلسوف و پدر دیالکتیک فرانسه (Shields, 1998, 4630)، در مفهوم پردازی خاصّ خود از دیالکتیک بسیار متأثر از هگل و مارکس است. فهم دقیق دیالکتیک لوفوری هنگامی میسر میشود؛ که بتوان نظریه وی درباره تولید فضا یا دیالکتیک فضا را به خوبی فهمید. زیرا که، کاربرد انضمامی لوفور از منطق دیالکتیک در نظریه تولید فضا، بسیار مشهود است.

فضا در نزد لوفور یک محصول اجتماعی است. به این معنا که در تولید آن، مجموعه ی هستی های اجتماعی افراد در کنش متقابلی که با یکدیگر برقرار میکنند؛ سبب میشوند که فضا شکل گیرد. به این ترتیب صرف اندیشه شهرساز یا برنامه ریز شهری باعث تولید فضا نمی شود. به عبارتی همان تضادهایی که برای یک محصول وجود دارد، بر فضا نیز مترتب است با این تفاوت که فضا در بازتولید شرایط موجود به نحو مؤثری تأثیر گذار است. لوفور با این پرسش اساسی همواره رو به رو بود که فضا چیست، آیا فضا یک بستر صرف انتزاعی است، یا اینکه ناشی از روابط انسان ها در محیطی که در آن زندگی می کنند، می باشد؟ آیا فضا مفهومی کلی است که به نحوی بی واسطه بین افراد برقرار است یا اینکه از طریق واسطه هایی بر افراد از طریق نظام های قدرت اعمال میشود؟

لوفور نظریه تولید فضای خود را در تقابل با فضای انتزاعی و مطلق دکارتی بنیان نهاد. دکارت در واقع فضا را فقط درون سیستم مختصات خود تعریف می نمود. او برای هر نقطه روی سیستم مختصات خود عرض، طول و ارتفاع تعریف می کند. حال آن که تمام بحث لوفور در این است که، فضا یک محصول اجتماعی است. فضا ناشی از روابط انسان ها با هم است. به این ترتیب فضای اجتماعی را بر روی محور مختصات و شبکه های شطرنجی مورد نظر دکارت نمی توان نشان داد. از سوی دیگر صفت اجتماعی فضا از نظر لوفور واجد پیامدهایی نظیر روابط متقابل یا یکسویه قدرت و روابط اقتصادی است، که از نظر لوفور حتی این موارد را نیز نمی توان بر روی محور مختصات دکارتی نشان داد.

در نظر لوفور انسان پیش از آنکه در محیط مصنوع (محیط ثانویه) و غیرطبیعی باشد؛ در یک محیط طبیعی و دست نخورده قرار دارد. طبیعت جاندار است؛ و انسان برای رسیدن به خواسته‌های خود باید در آن تغییراتی ایجاد کند. از تغییراتی که انسان به عنوان یک هستی اجتماعی - بر طبیعت اعمال میکند، فضای اجتماعی تولید میشود. این فضا در واقع دوباره همان شرایط پیشینی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم را بازتولید می‌کند. لوفور به این ترتیب فضای اجتماعی را واجد ویژگی‌های زیر می‌داند:

- ۱ - فضای اجتماعی، فضای تولید شده را در برمی‌گیرد.
 - ۲ - فضای اجتماعی روابطی را که میان سوژه‌های اجتماعی وجود دارد، دربر می‌گیرد.
- مقوله انسان به عنوان یک سوژه تنها در رابطه با سایر سوژه‌ها نیست. از نظر لوفور سوژه اجتماعی دوران مدرن دچار بحران شده است. به این ترتیب فضای اجتماعی نیز این سوژه را به عنوان کنش‌گر اقتصادی و مفعول و فاعل سیاسی و ابژه تحت تسلط قدرت، مورد تأثیر تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه لوفور با در نظر گرفتن هستی اجتماعی-فضایی انسان، یک هستی‌شناسی جغرافیایی-فضایی از انسان ارائه می‌دهد^۱.
- ۱ - مسأله روابط درون فضا (اعم از روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) شامل همبودگی و همزمانی است. به این معنا که این روابط دارای نظم نسبی یا بی‌نظمی نسبی است. در چنین سازمانی به سبب روابط فضای اجتماعی و روابط درون آن تبدیل به مسأله می‌شوند.
 - ۲ - دقیقه دیالکتیکی^۲ درون فضا به این معناست که روابط به نفی یکدیگر می‌پردازند. به طور کلی نفی در دیالکتیک لوفور از مفهوم نفی در دیالکتیک هگلی گرفته شده است و نفی نقطه آغاز دیالکتیک است.
 - ۳ - دیالکتیک فضا در نزد لوفور نقطه ای است که نیروها درون آن به نفی یکدیگر می‌پردازند تا روال‌های فضایی را از آن خود کنند.
 - ۴ - به عنوان نتیجه می‌توان گفت که فضای اجتماعی برون داد توالی زنجیره و مجموعه‌ای از عملیات است و نمی‌توان فضا را به درجه یک شی ساده تنزل داد.

لوفور در فرآیند نظریه پردازی خود درباره تولید فضا، به خصوص پیرامون شئون یا دقایق فضایی بسیار متأثر از منطق دیالکتیکی هگل است. هگل در مفهوم پردازی خود از دیالکتیک، از هستی ناب و بی‌واسطه آغاز می‌کند، که به نحوی خودجنبنده به سایر مقولات پس از خود می‌رسد (گادامر، ۱۳۹۰). به طور کلی مقولاتی

^۱ درباره اهمیت فضا، به نظر می‌رسد میشل فوکو نیز بر لوفور تأثیر گذار بوده است؛ با این تفاوت که لوفور فضا را یک محصول تولید شده اجتماعی می‌داند. اما، فوکو فضا را شبکه‌ای تعریف می‌کند که در آن بودگاه‌های (Sites) مختلف به هم متصل می‌شوند و در آن روابط قدرت اعمال میشود. برای بررسی دقیق تر تحلیل فوکو درباره رابطه فضا و بودگاه‌ها نک. Foucault, Michel. 1986. **Of Other Spaces**. Diacritics 16: 22-27.

^۲ دقیقه (Moment) یک مفهوم دیالکتیکی در نزد هگل است که در آن حدود متضاد بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. به سبب این تأثیر گذاری حدی جدید ایجاد می‌شود که علی‌رغم اینکه دو حد قبلی را در بردارد؛ اما، هیچ یک از دو حد قبلی نیست. در واقع دیالکتیک در نزد هگل به معنای نفی است. اما، نه یک نفی صرف بلکه یک "خود-تعلیقی" (self-sublation) است (Hegel, 2010, § 81). که در آن حدود جدید ایجاد می‌شوند. به طور کلی دیالکتیک هگلی اینگونه خلاصه می‌شود:

- ۱ - بخش اول انتزاع یا فهم است، که از تأیید تعینات آغاز میشود.
- ۲ - نفی: نفی در واقع ناشی از تمیز دادن تعینات از یکدیگر است و در عین حال بر همکنش آن‌ها را نشان میدهد که درون آن تعلیق رخ میدهد.
- ۳ - نفی نفی: که در واقع حذف نفیدر دقیقه پیشین (پیشین در اینجا تقدم منطقی است و نه زمانی) است و به این ترتیب استعلا به تعینی جدید می‌باشد.

که منطق هگلی با آنها روبه‌رو است؛ عبارتند از: هستی، ذات و مفهوم. مقوله هستیشامل هستی معین (دازاین) می‌شود که به طور مستقیم از شدن برمی‌خیزد (Houlgate, 2008). لذا، توجه به کاربست منطق هگلی در نظریه تولید فضای لوفور میتواند در این نگره، تعیین دقایق یا شئون فضایی باشد.

منطق هگل همانند حلقه‌ای است که انتها، ابتدا را دوباره با یک دانش متفاوت و جنبه‌ای دگرگون شده، ملاقات می‌کند. پایان منطق هگلی یک خودآگاهی یا آگاهی است، که منطق آن در پایان مسیر خود به آن می‌رسد (Nuzzo, 2011).

لوفور منطق هگلی را به جای آن که از هستی محض آغاز کند، از روال‌های فضایی آغاز نمود. یعنی، دقیقه‌ای که در آن، جریان‌های مبادله و جریان‌های مادی است. از ساده‌ترین مشخصه‌های مادی روال‌های فضایی، جریان‌های اقتصادی است و همین نقطه‌ای است که وی دیالکتیک را متأثر از مارکس به کار می‌بندد: دیالکتیک "روش تبیین روشن" است. کلمه‌ای که مارکس به آن معنای بسیار قدرتمندی می‌دهد. تبیین روشن در واقع بازساخت امر انضمامی درون حرکت درونی آن است و نباید آن را با یک سازماندهی خارجی فکری یا کنار هم گذاشتن کلمات اشتباه گرفت. ما باید از محتوا آغاز کنیم. محتوا، هستی واقعی است که اندیشه دیالکتیکی را معین می‌کند؛ تا از طریق آن قوانین درونی میان ابژه‌ها را استخراج کند. پس تحلیل روابط و دقایق، محتوای پیچیده را تعیین میکند (Lefebvre, 2009a, 74).

از نظر لوفور امر انتزاعی همچنین انضمامی است و انضمامی از یک نقطه نظر معین همچنین انتزاعی است و هر آنچه برای ما وجود دارد، انتزاع انضمامی است. به طور فرضمقولات اقتصادی از لحاظ تاریخی (به عنوان شئون واقعیت اجتماعی) و بالفعل (به عنوان عناصر ابژکتیویته اجتماعی) انضمامی هستند. یک ابژه که ارزش مصرف دارد؛ انضمامی است. ارزش مبادله که ساده‌ترین مقوله اقتصادی است هم انتزاعی و هم انضمامی است. این امر انتزاعی است به سبب آن که نقطه آغاز حرکت اندیشه است. اما، انضمامی است به سبب نقطه آغازین (اقتصاد بازار) فرآیندی انضمامی است:

...حتی مقولات اقتصاد سیاسی مارکس تا جایی که عناصر به دست آمده از تحلیل محتوای فعلی داده شده باشند و تا جایی که آنها روابط ساده عمومی را دربر گیرند و در واقعیت پیچیده باشند، در واقع انتزاعی هستند. اما، هیچگاه انتزاع محض وجود ندارد. امر انتزاعی همچنین انضمامی است و امر انضمامی از یک نقطه نظر خاص نیز انتزاعی است. تمام آنچه که برای ما وجود دارد؛ انضمامی انتزاعی است. مقولات اقتصادی به دو طریق دارای واقعیت انضمامی ابژکتیو [=تعینی] هستند: به لحاظ تاریخی (به عنوان دقایق واقعیت اجتماعی) و به لحاظ فعلیت (به عنوان عناصر ابژکتیویته اجتماعی). مقولات با ارتباط با این واقعیت دوگانه، حرکت کلی را در جهان آغاز می‌کنند (Lefebvre, 2009a, 76). لوفور در واقع بیان میکند که مطالعه پدیده‌های اقتصادی، مطالعه‌ای تجربی نیست، بلکه بر پایه حرکت دیالکتیکی مقولات است:

مطالعه پدیده اقتصادی، یک امر تجربی نیست؛ بلکه دیالکتیکی است. پایه ای ترین مقوله اقتصادی یعنی ارزش مبادله از طریق یک توسعه درونی و حرکت درونی باعث ایجاد تعینات جدیدتر میشود: کار انتزاعی، پول، سرمایه. هر یک از تعینات پیچیده از طریق آن‌هایی که مقدم هستند به نحوی دیالکتیکی تکوین می‌یابد (Lefebvre, 2009a, 83). در نهایت لوفور دیالکتیک ماتریالیستی خود را اینگونه توصیف می‌کند:

دیالکتیک ماتریالیستی^۱ به طور اساسی به مقولات نقشی ضروری برای ارائه، می‌دهد. در این دیالکتیک مقولات در درون خود حقیقت خود را دارند. لذا، در آن به مفهوم به طور کلی و توسعه محض منطقی نیازی نیست. به خصوص اینکه مقولات اقتصادی [که آغاز حرکت مادی هستند و همچنین ساده‌ترین مقولات می‌باشند] وجود دارند که نتیجه رابطه بین ذهن و محتوا، یعنی ابژه اقتصادی، هستند (Lefebvre, 2009a, 76). تفاوت دیالکتیک‌گلی و مارکسی با دیالکتیک لوفور این است؛ که لوفور عضو سومی را در مسیر خودجنبنده فضای اجتماعی طرح می‌کند، که همواره در مقابل برابرنهاد خود مقاومت می‌کند. این عضو، فضای زیسته نام دارد؛ که بودگاه مقاومت در برابر فضای معقول^۲ است. در حالی که دیالکتیک‌های هگلی و مارکسیبر دو حد که با یک دیگر در تضاد هستند، استوار است که در سومین حد، به رفع یا حفظ آن می‌پردازد. دیالکتیک سه تایی لوفور، سه حد را مبنا قرار می‌دهد. هر یک از این حدود می‌توانند به عنوان برنهاد بیان شود و هر حد به دو حد دیگر ارجاع داده می‌شود و بدون آنها، یک انتزاع صرف باقی می‌ماند. این شکل سه تایی در یک هم نهاد نظیر نظام هگلی خاتمه نمی‌یابد. این سه تایی بدون آنکه دقایق را در یک هم نهاد با هم سازد، آن‌ها را از هم متمایز و در عین حال به هم به نحوی درونی مرتبط می‌سازد. بدین گونه سه حد یا دقیقه دارای اهمیتی برابر هستند و هر یک موقعیت مشابهی را در ارتباط با دیگران تقبل می‌کند. در این وضع نسخه سه بعدی یا سه تایی جدیدی از دیالکتیک تکوین می‌یابد. لوفور همواره هنگام پرداختن به دیالکتیک به سه حد می‌پرداخت. او دو حد مارکس را که در دیالکتیک اجتماعی خود پرولتاریا و بورژوازی بود با بعد سوم کامل نمود. در واقع حد سوم در دو حد دیگر وجود دارد و سه حد پیوسته در حرکت هستند. حد سوم، در واقعی دقیقه ای از این حرکت است. در این بستر دیالکتیک، دیگر تز و آنتی و سنتز و همچنین، تأیید و نفی و نفی نیست. بلکه، دیالکتیک ابزار تحلیل شدن به دست می‌دهد. در واقع آنها سه شأن هستند، دولت، ملت و طبقات (Elden, 2004).

سه گانه فضای لوفور یا تریالکتیک فضا

نام لوفور در نزد جغرافی دانان و شهرشناسان به طور عمده با مفهوم تولید فضا گره خورده است. حال آنکه لوفور پیش از هر چیزی یک فیلسوف مارکسیست است. دغدغه اساسی وی حلّ چرایی باقی ماندن نظام سرمایه‌داری^۳ به شکل کنونی آن است (Lefebvre, 1976). لوفور با تحلیل‌های متنوع خود به دنبال نشان دادن اهمیت کارکرد فضا، در باقی ماندن نظام سرمایه داری و همچنین اهمیت فضا در مبارزات طبقاتی است، از

^۱ - این دیالکتیک به بررسی روابط مادی تولید اجتماع در طول زمان می‌پردازد و برخلاف دیالکتیک هگل آغازگاه آن آگاهی یا هستی محض نیست. بلکه، روابط مادی بین انسان‌هاست.

^۲ - پیرامون فضای زیسته و معقول در بخش بعدی بحث خواهد شد.

^۳ - ادوارد سوچا برای تحلیل چرایی باقی ماندن سرمایه داری در عصر کنونی و ارتباط علی آن با فضا بیان میکند؛ که علت اساسی آن توسعه نابرابر فضایی است که سبب بسط روابط تولید سرمایه داری به فضاهای کمتر توسعه یافته میشود. از این طریق انباشت سرمایه در کشورهای بیشتر توسعه یافته رخ میدهد (Soja, 1980). البته، هاروی علاوه بر این استدلال، ظهور و گسترش سرمایه داری مالی را یکی دیگر از علل دخالت دادن مستقیم فضا در مرحله سرمایه داری انحصاری میداند که سبب حفظ نظام سرمایه داری در عصر حاضر میشود، نظیر ارائه اوراق قرضه یا فروش سهام برای ایجاد زیر ساخت ها در شهر. این شیوه به ویژه در هنگام بحران سبب میشود تا میزان عظیمی از نقدینگی وارد چرخه ساخت و ساز شود و از شدت بحران کاسته شود. (برای بحث مفصل‌تر پیرامون ارتباط این موارد با یکدیگر نک. هاروی، دیوید. ۱۳۸۷. شهری شدن سرمایه، چرخه دوم انباشت سرمایه در تولید محیط مصنوع. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران، نشر اختران. صص ۱۲۶-۱۱۷).

همین رو وی به تولید فضا بسیار اهمیت می‌دهد. لوفور فضا را برای خود همچون بُت نمی‌کند. اما، اهمیت آن را نیز فراموش نمی‌کند. وی می‌داند که فضا یک انتزاع انضمامی است که در آن روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سرمایه‌دارانه در بین توده‌ها پخش می‌شود. او می‌داند که همین فضاست که شکل متبلور شده روابط اجتماعی و طبقاتیاست و تحلیل آن به خوبی به سمت روابط تولید رهنمون می‌شود. لوفور طی مطالعات گسترده خود، با نظمی خاص از مفاهیم انتزاعی آغاز و سرانجام به تجربه زیسته در فضا می‌رسد و تأثیرات دولت و همچنین علل توجه سرمایه‌داری به فضا در سطح ملی و فراملی را برمی‌شمارد. باید توجه داشت که آنچه پیش از این، در بخش‌های قبلی این فصل، از مفاهیم مرتبط با فضا گفته شد واجد نوعی ارتباط با مفهوم‌سازی‌های لوفور از فضا است. اما، پیش از هرگونه بحث باید علت روی آوردن لوفور به فضا را بررسی نمود.

لوفور در رابطه با فضا و زمان، موضعی ضد کانتی اتخاذ کرد. به این معنا که فضا و زمان دیگر مقولات تجربه نیستند. بلکه، به خودی خود می‌توانند تجربه شوند و به طور مستقیم به شرایط تاریخی موجود مرتبط هستند. لوفور شیوه تولید را به طور مستقیم با شرایط تاریخی، مرتبط می‌داند. یعنی، آنگونه که فضا تحت شرایط تاریخی تولید، تولید و بازتولید می‌شود؛ وی برای این مقصود دو رویکرد اساسی را اتخاذ می‌کند:

^۱ - یکی از مفاهیم بسیار مهمی که لوفور آن را از مارکس وام می‌گیرد؛ مفهوم انتزاع انضمامی است. در نقد مارکسی از نظام اقتصادی سرمایه‌داری، همواره بین امر واقع و امر بازنمود (در ذهن اندیشنده) یک واسطه وجود دارد، این واسطه انتزاع انضمامی است. انتزاع انضمامی، ابزار مفهومی است؛ که از طریق آن می‌توان دانش اندیشنده درباره جهان را برپا کرد. در یک سوی انتزاع انضمامی واقعیت محسوس جهان است و در سوی دیگر مسائل انتزاعی و منطقی وجود دارد. انتزاع انضمامی هر دو سو را به هم متصل می‌کند. مقوله ارزش در اقتصاد سیاسی مارکسی، مثالی از انتزاع انضمامی است. کالا خود یک شی است. اما، هر شی کالا نیست. آنچه که سبب شده یک شی کالا شود، ارزش مصرف و ارزش مبادله آن است. ارزش مصرف، همان خاصیتی است که آن شی به واسطه کاری که بر روی آن صورت گرفته واجد آن شده است و برخی افراد در جامعه ممکن است بخواهند از آن خاصیت بهره مند شوند، ارزش مبادله، در واقع بروز پولی همان کالا است که هنگام مبادله با کالاهای دیگر، از آن استفاده می‌شود. همینطور که مشاهده می‌شود، هر دو مقوله‌ای که به عنوان ارزش یاد شد، مقولات انتزاعی هستند؛ حال آن که در شی جسمیت یافته‌اند (انضمامی شده‌اند). دانشی که از این موضوع به دست آمده است در مقوله‌ای به نام ارزش ثبت می‌شود. ارزش، زمان کار از لحاظ اجتماعی ضروری (متوسط کار مورد نیاز برای تولید یک کالا در جامعه) است، که ظرف روابط دیالکتیکی بین ارزش مصرف و ارزش مبادله است و همچنین آنها را وجود می‌دهد. به این ترتیب، مارکس با تبیین ماهیت کالا، چگونگی کاربرد مفهوم *انتزاع/انضمامی* را به خوبی روشن می‌سازد (Swyngedouw, 2009, 137-142). لوفور در واقع همین مفهوم سازی را درباره فضا به کار می‌برد. فضا از یک سو دارای ارزش استفاده است که در فضای زیسته انسانی، توسط انسان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و از سوی دیگر ارزش مبادله است که شکل انتزاعی فضا است؛ که تحت تأثیر جریان‌ات قدرت توسط دولت حاکم است. این دو فضا (انتزاعی و انضمامی، یا زیسته و عقلانی) پیوسته از طریق روال‌های فضایی یا امر محسوس دستخوش تغییر می‌شوند، در واقع فضای انتزاعی از طریق روال‌های فضایی به دنبال غلبه عقلانیت خود بر فضای زیسته یا انضمامی است.

^۲ - مارکس هر آنچه که سبب تولید میشود را نیروهای تولید می‌نامد. این نیروها ترکیبی از مواد خام، سازماندهی و تقسیم کار، ابزار کار (ساختمان‌ها، ماشین آلات، فن آوری)، انرژی، دانش مهارت و کار است. این ترکیب سبب وارد کردن فضا به نیروهای تولید نیز میشود. بنابراین، فضا به این علت اهمیت دارد. زیرا که، تولید و سازمان‌دهی روابط اجتماعی تولید را که یک شیوه خاص تولید را برمی‌سازند، فراهم مینماید. به این ترتیب مالک بودن یک فضا ملازم با داشتن قدرت برای سازمان دهی و مهار مجموعه فعالیت‌هایی میشود؛ که درون آن رخ میدهد. به این ترتیب مالکیت فضا، سبب سازماندهی، مهار و دست کاری فرآیند تولید در سرمایه داری میشود (Zieleniec, 2007, 5-6).

۱ - لوفور فضا را در کنار زمان در ملاحظات نظریه اجتماعی قرار داد. او برای اینکار تهمی بودگی ظرف‌های تجربی کانتی (فضا و زمان به عنوان مقولات پیشینی صرف کانتی)^۱ را تصحیح می‌کند. او با طرح این موضوع که مفهوم فضا به عنوان مقوله‌ای که نه تنها استعلایی صرف نیست؛ بلکه، مقوله‌ایست که در جهان انضمامی واجد تطورات خاص خود است، و با سوژه اجتماعی رابطه مستقیم دارد، به تصحیح مفهوم کانتی فضا به عنوان یک ظرف پیشینی پرداخت.

۲ - لوفور با تحلیل فضا به دنبال یک رویکرد انتقادی جدید از جهان مدرن بود. این مهم از طریق تحلیل چگونگی تولید فضا و تجربه آن نایل می‌شوند. به این ترتیب میتوان دو شکل کلی برای تولید فضا قایل شد، یکی به عنوان ریختار اجتماعی (شیوه تولید) و دیگری به عنوان ساخت ذهنی (ادرک کلی).

در رویکرد لوفور به فضا، گردش (کالا، سرمایه، اندیشه، و...) در فضا و زمان ادامه می‌یابد. فضا به لحاظ اقتصادی در فراهم کردن، ورود محصول به بازار یک شرط محسوب می‌شود. همین امر سبب می‌شود که خود فضا نیز بازتولید شود. این امر در مفهوم هگلی آن یک دقیقه برای فضا محسوب می‌شود. فضا به عنوان یک شأن در گردش تا جایی که بسط بازار و مبادله پذیری محصول به آن وابسته است، اهمیت دارد.^۲ (Marx, 1973. 533-534) لوفور درباره رویکرد مارکس به فضا معتقد بود که فضا خودش را به مارکس فقط به عنوان جمع مکان‌های تولید، که جایگاه یا قلمرو مراحل مختلف تولید بودند، عرضه کرده بود. با اینکه فضا در کاپیتال تحلیل نشده بود؛ اما، مفاهیم معینی نظیر ارزش مبادله و ارزش مصرف، امروزه در فضا اعمال می‌شوند، به این معنا که اقتصاد سیاسی، مبدل به اقتصاد سیاسی فضا شده است.

لوفور در تولید فضا مدعی است که تا همین اخیر فقط یک نگره بر فضا چیره بوده است، که همان تقسیم‌بندی دکارتی بین جوهر اندیشنده [یا نفسانی و روحی] و جوهر مادی است. فضا بر پایه انبساط فرموله شده بود و بر اساس مختصات یعنی، خطوط و صفحات و هندسه اقلیدسیمتصور می‌شد. به خصوص اینکه کانت بعد از آن با تلقی کردن فضا و زمان به عنوان مقولات پیشینی مطلق (Kant, 1998) که تمام تجربه را ساختار می‌دهند، موضوع را پیچیده‌تر کرد.

لوفور فضای هندسی را به عنوان انتزاع کننده، توصیف می‌کند و آن را به زمان ساعتی در انتزاع خود از امر انضمامی تشبیه می‌کند.^۳ لوفور در بررسی‌هایی درباره دکارت، بیان می‌کند، که وی با استفاده از سیستم مختصات مستطیلی (طول و عرض) بر روی ریاضیاتی کردن طبیعت کار می‌کند. دوئالیته دکارت که پیش از این به آن اشاره شد (تعیین جوهر جداگانه برای امر مادی و امر روحانی) در واقع به این معنا است که تعیین بینادی هستی‌شناسانه از جوهر یا هستی ماده در سه بعد بسط یافته است. دکارت با این عمل خود هندسه، فیزیک و حتی فیزیولوژی را به ساز و کاری هندسی و محاسبه پذیر و کمی و عددی تقلیل می‌دهد. در نظر

^۱ - برای بحث اجمالی درباره نگرش کانت به مقولات فضا (مکان) و زمان نک کورنر، اشتفان. *فلسفه کانت*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی، ۱۳۸۹. صص. ۱۶۶-۱۵۸

^۲ - Quoted in: Elden, 2009, 186.

^۳ - باید توجه داشت که به طور معمول دو تلقی از زمان وجود دارد: یکی به معنای time است که همان زمان مکانیکی است که برای تعیین وقت ساعتی روزمره از آن استفاده می‌شود و دیگری (temporal (adj. & n.) است که آن نیز در مفهوم زمان کیفی است که کلیت زمان را به معنای بستر حوادث بودن، با خود حمل می‌کند. به همین ترتیب لوفور سعی دارد که همین تقسیم بندی را برای فضا داشته باشد. فضای مکانیکی که در عین حال انتزاعی نیز هست، همان فضای هندسی است که همه چیز را انتزاع می‌کند و فضای زیسته که ورای هندسه اقلیدسی حس می‌شود و مفهومی پدیدارشناسانه دارد.

لوفور فضا دارای ابعاد است. اما، آن ابعاد چپ، راست، بالا و پایین هستند. این بالا و پایین می‌تواند هم نسبت مهمتری و کهرتری داشته باشند و هم از لحاظ ارتفاعی باشند. به این معنا که شاخص ارتفاع در عناصر مصنوع درون فضا، خود نشان دهنده برتری آن عنصر نسبت به سایر آن عناصر است. به عبارتی برتری یک عنصر درون فضا ناشی از ایدئولوژی است. در نتیجه تحلیل فضاها خود به خود ختم به تحلیل ایدئولوژی و گشودن پیچیدگی و رموز آن می‌شود. از نظر لوفور ریتم بدن‌ها و حرکت آن در این ابعاد رخ می‌دهد. در دریافت حسی ما از فضاست که فضا جسیم، مادی و فیزیکی می‌شود. در واقع همین امر، نقطه عزیمت بدن و بودگاه مقاومت درون گفتمان قدرت در فضاست. از نظر لوفور فضای انتزاعی ناتمند^۱، جنبه دیگر، از خود بیگانگی است. فضا در این وضع بودگاه تکنوکرات‌هاست؛ که از آن برای بهره‌های آینده خود، استفاده می‌کنند. تکنوکرات‌ها- که لوفور اندیشه آن‌ها را حاکم بر عملکرد آن‌ها در شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری می‌داند- به دنبال هندسی کردن فضا هستند؛ تا بتوانند آن رو روی محور مختصات نمایش دهند و آرایش آن را در جهت اهداف خود تعیین کنند. کل این فرآیند مستلزم انتزاعی کردن فضاست، و از نظر لوفور این روال، به از خود بیگانگی نسبت به فضا ختم می‌شود.

عمده بحث لوفور پیرامون فهم فضای اجتماعی در این است که باید در فهم فضا هم انتزاع و هم انضمام را در نظر داشت؛ در غیر این صورت با یک محتوای اشتباه رو به رو خواهیم بود. از نظر لوفور، فضا یک انتزاع محقق شده است. در واقع لوفور با این بیان بین امر انضمامی و انتزاعی یک رابطه دیالکتیکی برقرار می‌کند. در اینجا فضا یک ساختار ذهنی و مادی است. یعنی در دوسوی ادراک معقول و دریافت حسی قرار می‌گیرد. لوفور برای وحدت دو قطب مفهوم زیسته را وارد می‌کند. او استدلال می‌کند که فضای انسانی و زمان انسانی نیمی در طبیعت و نیمی در انتزاع قرار دارد.

برای فهم فضا، باید اول آن را همچون کالایی دید که مارکس در کاپیتال به آن نظر می‌افکند. به این معنا که فضا دارای تضادهای درونی خودش است. فضا علاوه بر اینکه تولید می‌شوند، خودش یک دقیقه فعال در واقعیت اجتماعی است (Elden, 2004).

لوفور فضا را واجد سه دقیقه (در مفهوم دیالکتیکی) می‌بیند، که تمام این دقیق با هم رابطه‌ای دیالکتیکی برقرار می‌کنند. او از این جهت این سه دقیقه را در فضا کشف می‌کند. چون، نمود طبقاتی و روابط اجتماعی آن را در فضایی که آن روابط درون آن قرار گرفته‌اند، می‌بیند. این سه دقیقه عبارتند از:

۱- روال فضایی^۲: روال فضایی به عنوان نوعی فضاگونگی، تعریف می‌شوند که تولید و بازتولید و جایگاه‌ها و چیدمان‌های فضایی، ویژگی هر ریختار فضایی را در برمی‌گیرد. روال فضایی، استمرار و تا حدی انسجام را ضمانت می‌کند و دال بر یک سطح ضمانت شده از رقابت و سطح خاصی از عملکرد است. روال فضایی یک جامعه، فضای آن جامعه را تراوش می‌کند. روال فضایی، فضا را مطرح می‌کند. پیش فرض قرار می‌دهد و در یک میان‌کنش دیالکتیکی آن را به آهستگی تولید می‌کند و بر آن غلبه می‌یابد و برای کنش‌های مختلف بسنده می‌کند. روال‌های فضایی به عنوان فرآیند تولید شکل مادی فضاگونگی اجتماعی، هم به عنوان میانجی و هم برون‌داد فعالیت، رفتار و تجربه انسانی نمایش داده می‌شوند (Lefebvre, 1991, 33). روال‌های فضایی روال‌هایی هستند که فضای جامعه را مخفی می‌کنند. این روال‌ها در میان کنشی دیالکتیکی فضا را مطرح و

^۱ - Incorporeal

^۲ - Spatial practice

برای آن طرح می‌ریزند. به عبارتی روال‌های فضایی به تکرارهای^۱ زمان-فضا^۲ و ساختارهای فضایی (نظیر بودگاه‌ها^۳ و چرخه‌ها^۴) ارجاع می‌دهند؛ که از طریق آن زندگی اجتماعی تولید و بازتولید می‌شود (Gregory, 1994, 403). روال‌های فضایی جامعه از یک نقطه نظر تحلیلی، از طریق رمز گشایی^۵ همان فضا، هویدا می‌شوند. در فضای مدرن تحت سرمایه‌داری، امور تکراری زندگی هرروزه؛ مسیرها، شبکه‌ها، محل‌های کار، زندگی خصوصی، لذت‌های تفریحی امر شهری، جزو مواردی هستند که باید رمزگشایی گردند. این فضای مادی شده، که از لحاظ اجتماعی و تجربی تولید شده است، به عنوان فضای محسوس^۶ توصیف می‌شود و مستقیم به وسیله حواس قابل درک است و درون حدود اندازه‌ها و توصیفات آن تصحیح می‌شوند.

روال‌های فضایی می‌توانند از طریق رمز گشایی فضا آشکار شوند که قرابت یا نزدیکی با فضای محسوس، دریافت‌های مردم از جهان خود به ویژه معمول بودگی روزمره آن دارد. به این ترتیب روال‌های فضایی واقعیت زیسته را ساختار می‌دهند، که شامل مسیرها و شبکه‌ها، الگوها و میان‌کنشهایی که مردم و مکان‌ها، تصاویر و واقعیت و در نهایت کار و تفریح را به هم مرتبط می‌کند. روال‌های فضایی تولید و بازتولید، صورت معقول و اجرا، پنداشته به همان اندازه زیسته، را در برمی‌گیرد. این روال‌ها تا حدودی پیوستگی، استمرار جامعه‌گانی و شایستگی فضایی را تضمین میکنند (Merrifield, 2006, 110).

روال‌های فضایی جامعه از یک منظر تحلیلی، از طریق رمز گشایی^۷ همان فضا، هویدا می‌شوند. در فضای مدرن تحت سرمایه‌داری، امور تکراری زندگی هرروزه؛ مسیرها، شبکه‌ها، محل‌های کار، زندگی خصوصی، لذت‌های تفریحی امر شهری، جزو مواردی هستند که باید رمزگشایی گردند. این فضای مادی شده، که از لحاظ اجتماعی و تجربی تولید شده است، به عنوان فضای محسوس^۸ توصیف می‌شود که مستقیم به وسیله حواس قابل درک است و درون حدود اندازه‌ها و توصیفات آن تصحیح می‌شوند.

از نظر لوفور " روال فضایی درون یک حوزه فضایی در تمام جنبه‌ها، عناصر فضای اجتماعی را داراست " (Lefebvre, 1991, 8). از نظر وی در روال فضایی، بازتولید روابط اجتماعی، تسلط دارد.

۲- باز نمودهای فضا^۹: باز نمودهای فضا یک فضای مفهومی شده یا معقول را تعریف می‌کنند. فضای دانشمندان، برنامه‌ریزان، شهرگراها، تقسیم‌کنندگان تکنوکرات^{۱۰} در این فضا جای می‌گیرد. این فضا، نوع خاصی از فضای هنری است، که گرایشی علمی نیز در آن دیده می‌شوند. این فضای معقول همچنین به روابط تولید و به خصوص به نظم یا طراحی که آن روابط تحمیل می‌کنند، گره خورده است. چنین نظمی از طریق

^۱ - routines

^۲ - time-space

^۳ - Sites

^۴ - circuits

^۵ - رمز گشایی فضای محسوس یا روال‌های فضایی عبارتند از یافتن تأثیرات و فرم‌های فضای معقول، و کارکردهای فضای زیسته، درون فضای محسوس.

^۶ - Perceived Space

^۷ - رمز گشایی فضای محسوس یا روال‌های فضایی عبارتند از یافتن تأثیرات و فرم‌های فضای معقول، و کارکردهای فضای زیسته، درون فضای محسوس.

^۸ - Perceived Space

^۹ - Representation of Space

^{۱۰} - تکنوکرات‌ها از طریق تعریف شرح خدمات و همچنین تعیین کاربری‌های مختلف اراضی، به تقسیم کردن فضا می‌پردازند، نکته اساسی در این تقسیم کردن، تعیین قلمرو بخش‌های مختلف دولتی، و بدنه اجتماعی یا فضای زیسته است.

کنترل دانش، نمادها و کدها بر ابزار رمز‌گشایی روال فضایی و در نتیجه تولید دانش فضایی اعمال می‌شود. این فضا، فضای مسلط در هر جامعه (شیوه تولید) است: "انبار [ذخیره] قدرت شناخت شناسانه" تعبیری است که لوفور برای نقد شناخت‌شناسی مسلط بر برنامه‌ریزی فضایی استفاده می‌کند. این فضای معقول^۱، البته با استثنائاتی به سمت یک نظام نمادهای واژگانی میل می‌کند (که از لحاظ اندیشگانی به خوبی بر روی آن کار شده است) که به زبان، گفتمان، متن و عقل کلیار جاع می‌دهد: کلام گفتاری و نوشتاری. در این فضاهای نظم‌دهنده و گفتمان‌قاعده‌ساز در حال تسلط، این فضاهای ذهنی، بازمودهای قدرت و ایدئولوژی، کنترل و نظارت هستند. این فضا را سوچا فضای دوم (Soja, 1996, 66) می‌نامد؛ که در واقع فضای اولیّه اندیشه و رویای اتوپیا، فضای اولیّه نمادشناس یا رمز‌گشا، تصوّر خالص هنرمند یا شاعر است.

بازمودهای فضا به مجموعه قدرت، دانش و فضا‌مندی آن که در آن نظم اجتماعی غالب حک شده، و قانونی شده است، اشاره می‌کند (Gregory, 1994, 403). یک باز‌نمود فضایی در تشبّه به بُعد پارادایماتیک^۲ زبان (آن بعدی که در زیر لایه نحوی است و درباره پارادایم‌های ریشه‌دوانده در متن است) می‌تواند از طریق جایگزین شدن با مفهومی دیگر که در برخی جنبه‌ها مشابه و در برخی جنبه‌ها متفاوت است، جایگزین شود. بازمودهای فضا در سطح گفتمان و سخن تکوین می‌یابند و شکل کلامی و لفظی، نظیر توصیفات، تعاریف و به خصوص نظریات علمی درباره فضا به خود می‌گیرند. لوفور علاوه بر این موضوعات، نقشه‌ها، طرح‌ها، و اطلاعات درون عکس‌ها را به عنوان دال، میان سایر بازمودهای فضا محسوب می‌کند. گرایش‌های تخصصی که به تولید این بازمودها می‌پردازند؛ عبارتند از: معماری و برنامه‌ریزی و همچنین علوم اجتماعی که در جغرافیا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است (Schmid, 2008).

باز نمود فضا، فضای مسلط در هر نوع جامعه‌ای است که به نحوی درونی و ذاتی به روابط تولید و نظم آن روابط متصل است. چون این فضای سرمایه را دولت و بورژوازی تشکیل می‌دهند؛ بازمودهای فضا نقشی

۱- Conceived Space

^۲ - بُعد پارادایماتیک زبان اشاره به تحقیقات رومن جاکوبسن دارد. وی یک نظریه دوبعدی از زبان را ارائه داد. او در این نظریه خود دو نوع دسته‌بندی از نمادهای زبان شناسی تمایز قائل شد. اولین نماد، ترکیب یا متن است. هر متن شامل یک ترکیب از نمادهاست و یا به نظر میرسد که با سایر نمادها در رابطه است. هر واحد زبان شناختی به عنوان بافت برای واحدهای ساده‌تر زبانی و یا در بافت واحدهای پیچیده‌تر به کار می‌رود. دسته بندی اول از نمادها، که با فرآیند دگرنامی (صنعت بداعت در ادبیات) هم‌خوانی دارد، می‌تواند در بُعد هم‌نهشتی به کار رود. به عبارتی ایجاد‌کننده ترکیب‌های جدید در زبان است. دومین کارکرد زبان شناختی را جاکوبسن، انتخاب یا جایگزینی می‌داند. این کارکرد دال بر امکان جایگزینی یک اصطلاح برای دیگری است؛ که بر اولی از یک نقطه نظر برابر است. اما، اگر از زاویه دیگر به آن نگریسته شود، متفاوت هستند. این دسته بندی ثانویه نماد با فرآیند تشبیهی همخوان است و وابسته به یک کداز نظام معانی است. لوفور در نظریه تولید فضا و تریالکتیک خود با الهام از همین جنبه‌های زبانی، حدّ سوم تریالکتیک خود را ایجاد کرد. یعنی علاوه بر بعد هم‌نهشتی و پارادایماتیک، بعد سوم یعنی بعد نمادین را اضافه نمود. مفهوم بُعد نمادین مفهومی پیچیده است. زیرا که، عوارض مختلفی در فلسفه و هنر بر آن مترتب است. از یک سو اشاره به دالّ صوری شده ریاضی است و از سوی دیگر با ایماژها، احساسات، عاطفه و بارهای معنایی، پُر شده است. لوفور دقیق به همین معنای دومین نماد اشاره دارد. و درباره ذاتیّت، ابهامات، و پیچیدگی‌های آن که در امر زیسته و زبان زیسته ادغام شده‌اند، غور می‌کند. باید توجه داشت که لوفور در اینجا در ناعقلانیت، رازورزی و عرفان فرو نمی‌غلتد. بلکه، بر عکس او می‌خواهد، واقعیت‌های غریزی، احساسی و ناعقلانی جامعه را بررسی کند. تنها از همین جنبه است که می‌توان به نماد و اهمیت آن برای هستی‌های انسانی در یک جامعه فرضی پرداخت و آن را برای تحلیل برگزید. بنابراین، نماد، وارد ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژی‌ها می‌شود و به عنوان پایه‌ای برای تمثیل ادبی و تکرار روال روزمره زندگی خدمت می‌کند. نماد، پایه‌ای را برای امر اجتماعی تصویری برمی‌سازد که از تصور فردی متفاوت است. در نتیجه، بین کارکرد فلسفی امر تصویری و کارکرد اجتماعی نماد وجود دارد. به همین علت نماد برای لوفور اهمیتی والا و تمام‌نشدنی دارد و نمی‌توان آن را به نحوی فرمی و صوری ارائه کرد (Schmid, 2008, 36-37).

اساسی و تأثیری ویژه در تولید فضا دارند. این تأثیرگذاری در همه بناهای تاریخی و برج‌ها، کارخانه‌ها و محدوده‌های اداری، اقتدارطلبی بوروکراتیک و سیاسی و به عبارت دیگر در فضای سرکوب‌گر ظهور و بروز عینی یافته اند (Merrifield, 2006).

۳- فضاهای بازنمود^۱: فضاهای بازنمود در عین اینکه متمایز از دو فضای دیگر است اما آن‌ها را در بر می‌گیرد. فضاهای بازنمود، سمبلیسم‌های پیچیده به وجود آورنده رمز و بدون رمز، را تن‌مند و متبلور می‌سازند. آن‌ها به بخش سرّی یا زیر زمینی زندگی اجتماعی پیوند خورده‌اند. فضای بازنمود واجد نوعی رازگرایی، ناکلامی ناهشیار و امر درک‌ناپذیر است و به این ترتیب در بسیاری از تحلیل‌ها درک بصیرت‌ها و اعماق موجود در این فضا می‌تواند راهگشا باشند. به طور دقیق در این جا فضا به همراه تمام خودسری‌های تمام عیار خود "زیسته"^۲ است. این فضای در پهنه تصوّرات و نمادهایی که با آن همراه می‌شوند، کشیده می‌شود. این فضا، فضای زیست‌کنندگان و کاربران است. فضای زیسته، در واقع فضایی است که فارغ از اندیشه شهرسازی و برنامه‌ریز تجربه می‌شود و گاهی جایگاه مقاومت در برابر فضای معقول است. این کاربران از مردم تا دانش‌مندان و روانکاوان، جامعه‌شناسان و فلاسفه را در بر می‌گیرد. این فضا تحت تسلط است (قدرت مهار کننده فضای معقول در همین فضا است). بنابراین، منفعلانه تجربه می‌شود یا در معرض (به معنای عام کلمه) قرار می‌گیرد (فضایی که تصوّر کلامی یا غیر کلامی به دنبال تغییر و بسنده کردن آن است). این فضا، فضای فیزیکی را در بر می‌گیرد و از ابژه‌های آن استفاده نمادین می‌کند و میل به نظام‌های کم و بیش منسجم از نمادها و سمبل‌های ناکلامی (یا ناواژه‌ای^۳) دارد. همچنین در این فضا نه تنها ما بازنمودهای فضایی قدرت را می‌یابیم؛ بلکه، قدرت فضایی تحمیلگر و اجرایی نیز در همین فضا وجود دارند. این فضاهای زیسته بازنمود که ترکیبی از امر واقع و امر متصوّر؛ اشیا و اندیشه با حدود برابر (و هیچ یک به نحو پیشینی بر دیگری تقدم ندارد)، حوزه ارضی برای ایجاد "ضد‌فضاها"^۴، فضاهای مقاومت علیه نظم مسلط هستند، از قسمت‌های پایین‌تر (حاشیه یا کناره‌ای) برمی‌خیزند.

لوفور فضاهای بازنمود را معکوس بازنمودهای فضا می‌داند. به این ترتیب فضاهای بازنمود، بعد نمادین فضا هستند. فضاهای بازنمود به خود فضاها ارجاع نمی‌دهند؛ بلکه، به یک قدرت الهی، لوگوس، دولت، اصل نرانه یا ماده (نظیر توتم در جوامع اولیه)، و غیره اشاره می‌کنند. این بعد تولید فضا به فرآیند دلالت‌آوری اشاره می‌کند؛ که خود را به نماد (مادی) مرتبط می‌سازد. نمادهای فضا می‌توانند از طبیعت، نظیر درختان یا ریختارهای غالب توپوگرافیک‌گیرفته شده باشند؛ یا اینکه می‌توانند مصنوع مانند ساختمان‌ها یا یادگارها باشند. همچنین می‌توانند از ترکیب هر دو باشد (Schmid, 2008).

فضاهای بازنمود، به طور مستقیم فضاهای زیسته، فضای تجربه هرروزه، هستند. زبان آن‌ها زبان ویژه، نمادها، تصاویر ساکنان و استفاده‌کنندگان نیست؛ بلکه، زبان آن‌ها زبان ساده و خودمانی است. این فضا، فضای فیزیکی را لایه آذین می‌کند تا از ابژه‌های آن استفاده سمبلیک کند. فضاهای بازنمود همان ساندویچ فروشی بی زرق و برق است؛ که به طور معمول افراد کم درآمد به آن می‌روند، یا مثل ساختمان‌های مسکونی روبه‌روی یک پارک محلی است. این فضاها بیش از آنکه حاصل اندیشه باشند، حاصل حس هستند. یک فضای بازنمود،

^۱ - Spaces of Representation

^۲ - Lived Space

verbal^۳ - Non

^۴ - Counter-spaces

زنده است. (Merrifield, 2006). فضای زیسته فضای لحظه است. فضای مشاهده کردن، فضایی است که در آن "محدودیت ها تشخیص داده میشوند" (Carp, 2008)، به این ترتیب به طور صرف این فضا را نمیتوان در یک خانه محدود کرد. ممکن است، که این فضا یک اداره دولتی باشد، در عین حال سوژهها درون فضا با درک محدودیت های خود، آن را کشف کنند و علیه فشارهای آن مقاومت کنند.

باید توجه داشت که هر سه نوع مفهوم فضایی (محسوس، معقول و زیسته، که به ترتیب حاصل روال های فضایی، بازنمودهای فضا و فضاها بازنمود هستند) سه دقیقه هستند؛ که هیچ یک بر دیگر پیشینی^۱ نیستند و برتری ندارند. فقط انگیزه سیاسی است که سبب می شوند یک فضا را نسبت به فضای دیگر الویت داد. از نظر لوفور، فضای زیسته جایگاه استراتژیکی است؛ که تمام تقارن های فضایی را در برمی گیرد، می فهمد و بالقوه دگرگون می کند. از این جهت است، که بازنمودهای فضا در نظام سرمایه داری همواره به دنبال از خودسازی این فضا از طریق روال های فضایی هستند.

جمع بندی پیرامون این سه نوع فضا را می توان با ارائه تحلیلی تکمیلی درباره فضای معقول کامل نمود. به طور کلی دو عامل اساسی اقتصاد و دولت در جهت دهی فضای معقول تأثیر دارند. اقتصاد در واقع درون فضای محسوس به عنوان بی واسطه ترین عامل عمل می کند. از سوی دیگر، منافع فضای معقول نیز سبب می شود، که از این ابزار به سود خودش بهره مند شود. اقتصاد از دو طریق فضا را از خود می کند:

۱ - کالایی کردن^۲ فضا: قرار دادن فضا درون گریدهای هندسی سود و زیان، تعیین روابط مختلف مالکیت (آستانه، وقفی، دولتی، عمومی، خصوصی، کارتلی و امثال اینها)، بازارهای مستغلات در سطح زمین همگی در این دسته جای می گیرند.

۲ - کالایی کردن از طریق فضا: برقرار کردن گریدهای اقتصادی درون فضا نظیر شبکه های خاص حمل و نقل، تعیین چرخه های مختلف سرمایه به خصوص سرمایه مالی یا فینانس، نیز از این دسته هستند. دولت نیز هژمونی خود را به دو شیوه زیر بر فضا حاکم می کند، این شیوه ها که نوعاً دیوان سالارانه هستند به قرار زیر می باشند:

۱ - بوروکراتیزه کردن فضا: دولت مدرن از طریق تعیین طرح های مختلف و تعیین حوزه های مختلف فضایی و سرزمینی و تعیین قلمروهای مختلف برای ارکان مختلف قدرت، فضا را بوروکراتیزه می کند.

۲ - بوروکراتیزه کردن از طریق فضا: مهمترین مثالی که می توان برای این مورد زد، گریدهای قضایی- فضایی^۳ است. در بخش هایی که در آن سازمان های اطلاعاتی قرار دارند، فضایی تحت نظارت ایجاد میشود، که مجموعه اطراف خود را تحت نظارت دارد. همچنین نسب دوربین در محل تقاطع ها برای نظارت عالی تر بر فضا نیز در همین دسته جای می گیرد (Gregory, 1994, 401-404).

برابر نهاد فضای معقول، چنان که به آن اشاره شد، فضای زیسته است. فضایی که بازنموده می شود، فضایی ناشی از نماد است، فضایی که هم مفعول و منفعل است و هم خود را به نمایش می گذارد. این فضا به دنبال رها شدن از نظارت و دیده شدن است. این فضا به دنبال حاکم کردن سازمان خاص خود بر روال های فضایی از طریق نمادهای خاص خود است. فضای بازنمود به دنبال یک "ورا فلسفه"^۴ است. مفهوم "ورا فلسفه" به

^۱ - A priori

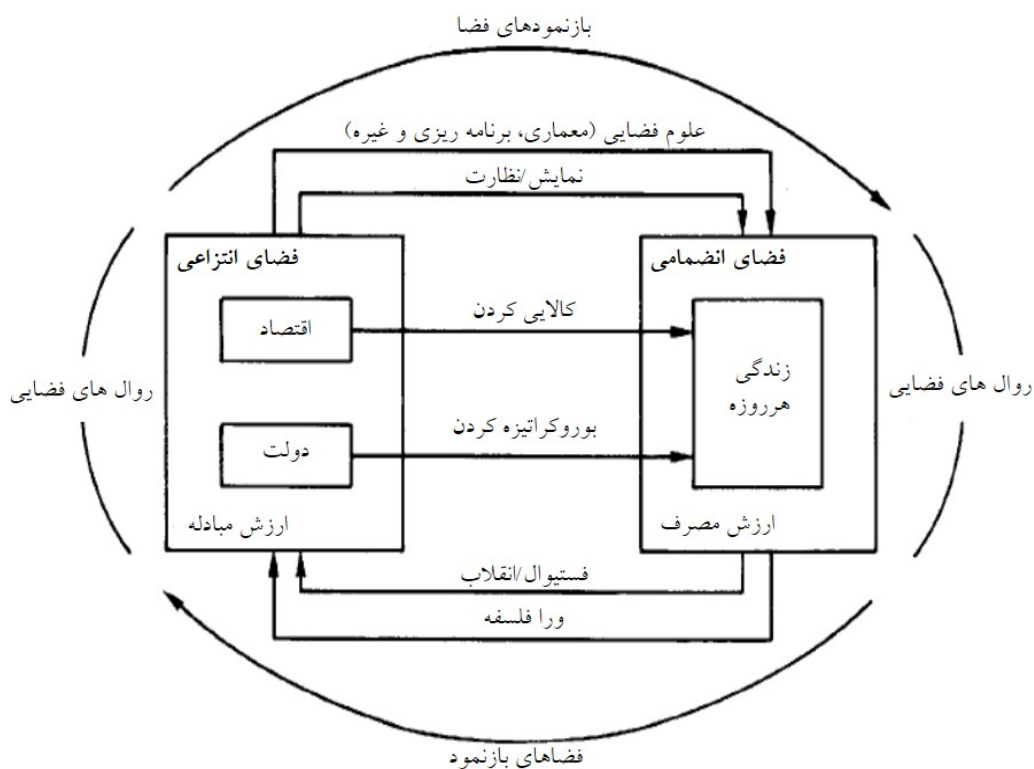
^۲ - Commodification

^۳ - Juridico-political

^۴ - Metaphilosophy

معنای تعلیق و انکار فلسفه از طریق محقق کردن آن و به معنای نقد بنیادین هر آن چیزی که سبب میشود تجربه زیسته و خودآگاهی فردی مورد تهاجم عقلانیت انتزاعی قرار گیرد. لوفور خود "ورا فلسفه" را اینگونه توصیف میکند:

"در شرایطی که به خود اجازه ندهیم فریب بخوریم، باید چشمان خود را باز کنیم، و ورای نقاب حرکت کنیم. درون جهان و در مسیر ورا فلسفه، تا امر تراژیک را درک کنیم" (Lefebvre, 2009, 271). امر تراژیک برای لوفور بیگانگی انسانی نسبت به خویشتن خویش است و فهم این موضوع جز در مفهوم پردازی لوفور از فضای مدرنیته امکان پذیر نیست. در چنین فضایی است که مقاومت معنا پیدا می کند. در واقع مراد لوفور از ایجاد ورا فلسفه برقراری اومانیزیسمی است که افراد در آن هر یک هستی اجتماعی-فضایی خود را درک کرده اند و به دنبال مقاومت در برابر تحکّمات فضای معقول هستند.



تصویر شماره ۱: چشم قدرت (برگرفته از Gregory, 1994, 401)

نتیجه گیری

روال‌های فضایی همواره به تکرار و به رخدادهای درون سطح بین افراد، بین محل کار و محل سکونت و تفریح، شبکه‌های رفت و آمد تأثیر گذار در بازتولید شرایط موجود اشاره می کنند. هم چنین همگی این موارد جزو روال‌های فضایی هستند. به این ترتیب روال فضای دارای سه ویژگی اساسی است:

- ۱ - دارای سازمان و بودگاه فضایی است.
- ۲ - تکرارهای زمان فضا در آن رخ می دهند. رفت و آمدهای هرروزه و عبور و مرور درون شبکه‌های حمل و نقل از این دسته هستند.
- ۳ - بی‌واسطه‌ترین فضا نسبت به افراد است.

اساسی‌ترین ویژگی در این فضا، بی واسطه بودن آن است. بی واسطه بودن، مشابه مقوله هستی در فلسفه هگلی است و طی تطوراتی که در آن رخ می‌دهد به خودآگاهی می‌رسد. بی واسطگی در فضای محسوس، از طریق مقولات اقتصادی مشخص می‌شود. لوفور این مقولات را ساده‌ترین مقولات می‌داند که به اشکال قدرت و ایدئولوژی تطوّر می‌یابند و با آن‌ها رابطه‌ای دیالکتیکی برقرار می‌کنند و در تولید و بازتولید یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارد. در مقولات فضای اجتماعی، لوفور نیز این فضا، را بی‌واسطه در نظر می‌گیرد، که با هستی‌های اجتماعی بی‌واسطه در تماس است و دو فضای دیگر به نحو دیالکتیکی از درون آن بر می‌خیزند و با یکدیگر نزاع می‌کنند. موضوع اساسی که لوفور همواره درباره این فضا به آن اشاره می‌کند، مسأله رمز گشایی^۱ این فضا است. به این معنا، که آن چه بی‌واسطه در این فضا دیده می‌شود، حقیقت این فضا نیست. این فضا درون مجموعه‌ای از روابط عمل می‌کند و خود در تولید مجموعه‌ای از این روابط تأثیر گذار است. این روابط، روابط سیاسی (قدرت و ایدئولوژی) و اقتصادی هستند. از سوی دیگر این فضا همواره تحت تأثیر نیروی مسلط است. وجود نیروی مسلط در صورتی معنا دارد؛ که نیرویی ضعیف‌تر وجود داشته باشد و درست در همین نقطه است، که دیالکتیک فضای لوفوری رخ می‌دهد. یعنی، تولید یک فضای مسلط به دنبال نفی فضای سوم است، در همین دقیقه است که خود جنبندگی فضای محسوس رخ می‌دهد. فضای معقول تولید می‌شود. فضایی که خود در تولید روال فضایی بسیار تأثیر گذار بوده است.

شناخت شناسی مسلط بر فضای اجتماعی، شناخت‌شناسی فضای معقول است (نظیر برنامه‌ریزی شهری). بازنمودهای ناشی از فضای معقول از طریق قدرت و دانش در نظم اجتماعی حک می‌شوند. به عبارتی هر آنچه که در تولید فضا جهت دهنده باشد، در این نگره از فضا جای می‌گیرد. بناهای تاریخی و برج‌ها، بقاع متبرکه و محدوده‌های دولتی اداری و اقتدار طلبی بوروکراتیک از جمله بازنمودهای این فضای معقول هستند. به این ترتیب ما با دو فضا به طور کلی رو به رو هستیم: از یک سو فضای انتزاعی (دولت) و از سوی دیگر فضای انضمامی (زندگی هرروزه). فضای زیسته از طریق مقاومت (انقلاب و نزاع خیابانی) خود را بروز می‌دهد. فضای معقول یا انتزاعی از طریق به نمایش گذاشتن ظاهر خود (وزارت خانه‌ها، یک مجسمه مذهبی، ایجاد نمایشگاه‌هایی با موضوعات ایدئولوژیک) و همچنین نظارت بر فضای زیسته، هژمونی خود را اعمال می‌کند. نکته دیگر اینکه، اندیشه انتزاعی از فضا، همواره جابه‌جا کردن فضاها را پشتیبانی می‌کند. به این معنا که، به دنبال خرید و فروش زمین، فروختن اوراق قرضه برای ساخت و ساز، استفاده از نظام‌های مختلف فاینانس برای ساختن زیر ساخت‌ها و موارد مشابه است. همین امر ارزش مبادله از فضا را به عنوان یک کالای اجتماعی واجد اهمیت می‌کند. اکنون به طور صرف اندیشه انضمامی از فضا به دنبال زیستن در آن فضا است و فضای زیسته از طریق مقاومت در برابر اندیشه انتزاعی، زیستن خود را تثبیت می‌کند و به این ترتیب برای تجربه زیسته، ارزش مصرف فضا دارای الویت است (تصویر شماره ۱). به این ترتیب موارد ذیل را می‌توان به عنوان مشخصه‌های اصلی فضای اجتماعی لوفور بیان نمود:

- ۱ - فضا، سیاسی است.
- ۲ - فضای اجتماعی، تبلور نزاع طبقاتی به خصوص در جوامع سرمایه داری است.
- ۳ - فضای اجتماعی، خود، محلّ نزاع است. به این معنا که، خود ایزه نزاع بین طبقات قرار می‌گیرد.
- ۴ - فضای اجتماعی در بازتولید روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تأثیر مستقیم می‌گذارد.

^۱ - deciphering

فهرست منابع

- ۱- خراسانی، شرف الدین، ۱۳۷۰. *نخستین فیلسوفان یونان*. چاپ دوم. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۲- کورنر، اشتفان. ۱۳۸۹. *فلسفه کانت*. ترجمه‌ی عزت الله فولادوند. خوارزمی.
- ۳- گادامر، هانسگئورگ. ۱۳۹۰. *دیالکتیک هگلپنج جستار هرمنوتیکی*. ترجمه‌ی مهدی فیضی. رخدانو.
- ۴- هاروی، دیوید. ۱۳۸۷. *شهری شدن سرمایه، چرخه دوم انباشت سرمایه در تولید محیط مصنوع*. ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم. نشر اختران.

- 5- Bunnin, Nicholas, and Jiyuan Yu. 2004. *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*. Blackwell.
- 6- Burnet, John. 2005. *Early Greek Philosophy*. 3rd. A & C Black. London.
- 7- Carp, Jana. 2008. *Ground-Truthing Representations of Social Space: Using Lefebvre's Conceptual Triad*. *Journal of Planning Education and Research* 28. 129-142.
- 8- Elden, Stuart . 2004. *Understanding Henri Lefebvre Theory and the Possible*. Continuum.
- 9- Foucault, Michel . 1986. "Of Other Spaces." *Diacritics* 16: 22-27.
- 10- Gregory, Derek . 1994. *Geographical imaginations*. Blackwell.
- 11- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich . 2010. *Encyclopaedia of the philosophical sciences in basic outline. Part I, Science of logic*. Translated by Klaus Brinkmann and Daniel O Dahlstrom . Cambridge University Press.
- 12- Houlgate, Stephen . 2008. "Hegel's Logic." In *The Cambridge companion to Hegel and nineteenth-century philosophy*, edited by Frederick C Beiser. Cambridge University Press.
- 13- Kant, Immanuel. 1998. *Critique of pure reason*. Translated by Paul Guyer and Allen W Wood. Cambridge university press.
- 14- Lefebvre, Henri. 2009b. *State, Space, World Selected Essays*. Edited by Neil Brenner and Stuart Elden. University of Minnesota Press.
- 15- —. 2009a. *Dialectical Materialism*. Translated by John Sturrock. University of Minnesota Press.
- 16- —. 1991. *The Production of Space*. Translated by Donald Nicholson-Smith. Blackwell.
- 17- —. 1976. *The Survival of Capitalism: Reproduction of the Relations of Production*. Translated by Frank Bryant. St. Martin's Press.
- 18- Marx, Karl. 1973. *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy (Rough Draft)*. Translated by Martin Nicolaus. Penguin.
- 19- Merrifield, Andy. 2006. *Henri Lefebvre A Critical Introduction*. Routledge.
- 20- Nuzzo, Angelica. 2010. "Fichte's Transcendental Logic of 1812 – Between Kant and Hegel." In *Fichte, German Idealism, and Early Romanticism*, edited by Daniel Breazeale , & Tom Rockmore. Rodopi,

- 21- Schmid, Christian . 2008. **"HENRI LEFEBVRE'S THEORY OF THE PRODUCTION OF SPACE: Towards a three-dimensional dialectic."** In *SPACE, DIFFERENCE, EVERYDAY LIFE: reading Henri lefebvre*, edited by Kanishka Goonewardena , Stefan Kipfer, Richard Milgrom and Christian Schmid, translated by Bandulasena Goonewardena. Routledge.
- 22- Shields, Rob. 1998. **"Lefebvre, Henri (1901-91)."** London and New York: Routledge Encyclopedia of Philosophy, Version 1.0.
- 23- Smith, Robin. 2009. **"Aristotle's theory of demonstration."** In *A Companion to Aristotle*, edited by Georgios Anagnostopoulos. Blackwell.
- 24- —. 1999. **"Dialectic."** In *The cambridge dictionary of philosophy*, edited by Robert Audi. New York: Cambridge University Press.
- 25- Soja, Edward W. 1980. **"Socio-Spatial Dialectic."** ANNALS OF THE ASSOCIATION OF AMERICAN GEOGRAPHERS 70: 207-225.
- 26- Soja, Edward W. 1996. **THIRDSPACE JourneystoLos AngelesandOther Real-and-ImaginedPlaces.** Blackwell.
- 27- Swyngedouw, E. 2009. **Dialectical Reasoning and Dialectical Materialism. Vol. III,** in *International encyclopedia of Human Geography*, edited by Rob Kitchin and Nigel Thrift. Elsevier.
- 28- Zieleniec, Andrzej . 2007. **Space and Social Theory.** SAGE.